

قافیه

چنانکه دیدیم شعر همیشه وزن داشته است و در هیچ زبانی کلام بی آهنگ و وزن شعر خوانده نمی شده است اما هستند مللی که شعرشان قافیه نداشته است. مثلا در شعر سانسکریت و یونانی و لاتینی و اوستائی و پهلوی شعر بی قافیه فراوان است. در انگلیسی قدیم و ایتالیائی هم گاهی به جای قافیه نوعی هماهنگی بین حروف دیده شده است. مثلا در انگلیسی قدیم به جای قافیه در هر مصرعی یک حرف را به فواصل معینی چند بار تکرار می کرده اند. در مقابل شعر فرانسوی قافیه داشته است و ولتر از کسانی است که هواخواه قافیه است و می گوید ما فرانسویان احتیاج داریم که اصوات در جاهائی از شعر تکرار شوند تا شعر متمایز گردد ولی در شعر انگلیسی و ایتالیائی چنین نیست و در آن زبانها شعر بدون قافیه هم آهنگ خاصی دارد. ولتر و بودلر معتقدند قافیه لازم است اما باید به صورت بندهای در خدمت شعر و شاعر باشد.

در شعر سنتی فارسی و عربی قافیه وجود دارد و در شعر معاصر فارسی نیز چه در شاخه سنتی و چه در شاخه آزاد آن قافیه هست منتهی در شعر آزاد طرز استعمال آن با اشعار سنتی متفاوت است بنابراین در بیشتر اشعار جهان قافیه دیده می شود. قافیه این فوائد را دارد:

۱- در خواننده ایجاد حیرت و اعجاب می کند.

۲- موسیقی شعر را کامل می نماید.

۳- به شعر نظم می‌دهد و از بر کردن آنرا آسان می‌سازد.^۱

در میان مکاتب ادبی اروپا تا قرن نوزدهم همه طرفدار استعمال قافیه بودند و در این میان بیش از همه پارناسین‌ها به آن دلبستگی داشتند و می‌گفتند: «قافیه همچون میخی زرین است که تخیلات شاعران را تثبیت می‌کند». اینان زیباترین و بلورین‌ترین کلمات را برای قافیه برمی‌گزیدند.

در بین شاعران ایران مولوی از قافیه بی‌زاری می‌جوید و به آن می‌تازد و گاهی هم خود آن را مراعات نمی‌کند اما در بسیاری از موارد بیش از هر کس دیگری قافیه و موسیقی شعر را رعایت می‌نماید مثلاً او بیش از هر کس صنعت تسمیط را در غزل‌های خود بکار برده است یعنی صنعتی که در آن در یک بیت چهار بار قافیه مراعات می‌شود. مانند:

باید که جمله جان شوی، تا لایق جانان شوی

گرتو سوی مستان شوی، مستانه شو مستانه شو

که در آن جان و جانان و مستان در واقع قافیه‌اند ولی در اصطلاح سجع نامیده می‌شوند.

بنابراین اعتراض مولوی به قافیه متوجه کسانی بوده است که معنی را فدای لفظ می‌کنند و از عهده درست بکار بردن آن بر نمی‌آیند و گرنه از نظر او زیبا و آهنگین آوردن قافیه از محاسن شعر است نه از معایب آن. همانطور که خود او هم در غزلیات شمس بیش از هر کسی از جادوی قافیه بهره گرفته است در حالی که حافظ هیچگاه به اندازه مولوی از صنعت تسمیط و استعمال مکرر قافیه و سجع سود نجسته است. سعدی نیز مانند مولوی بیش از حافظ به قافیه و سجع پرداخته است. بنابراین در بین شاعران بزرگ ما آنکه کمتر از همه به قافیه بازی و سجع پرداخته است حافظ است نه مولوی. فردوسی نیز به قافیه بازی دست نیازیده است.

۱. در نوشتن قسمت اخیر مبحث قافیه از این کتابها بهره گرفته شده است، الف- وزن شعر فارسی از دکتر خانلری، ص ۸۵۷، چاپ ۱۳۳۷. ب- شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب، ص ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۴۰.

واژگان شعر

واژه و لفظ ماده اصلی شعر و یکی از عوامل زیبایی و تأثیر آن است زیرا موسیقی و آهنگ شعر نیز از الفاظی که شاعر بکار می برد برمی خیزد. بهمین سبب یکی از هنرهای شاعران بزرگ از قبیل فردوسی، حافظ، تئوفیل گوتیه، لوکنت دولیل انتخاب الفاظ بلورین و مناسب برای شعر است. گزینش الفاظ با همه اهمیتی که برای شعر و شاعر دارد تابع هیچ ضابطه و قاعده معینی نیست و تنها ذوق و استعداد زیباگزین شاعر است که از میان دستگاه گسترده و پیچیده لغات زبان و از دریای بیکران الفاظ آن را که بهتر و مناسبتر و تراش خورده تر است انتخاب می کند.

شاعری که از چنین ذوقی برخوردار است گاهی لفظی عامیانه یا بیگانه را که از خانواده اشرافی شعر نیست چنان بکار می برد که هر کس آنرا زیبا و شاعرانه می بیند مانند انوری و سعدی. بهار در یکی از قصاید خود الفاظی مانند فینیقی، قرطاجنه، کراسوس، والرین، ترن، پکن، دکن، قزلباش، نجاشی، پیشاور، دهلی، لهاور، پشن، کمبوجیه و افغان را آورده است که بعضی از آنها خارجی هستند و جزء کلمات شعری بشمار نمی روند و در این کار به پیروی از استعداد شگرف خود چیره دستی بسیار نشان داده است. او این الفاظ غیر شعری را به طرز شگفت انگیز و

۱. بروفسور شبلی نعمانی لفظ را به اقسامی تقسیم می کند از این قبیل: ۱- رقیق و لطیف ۲- تمیز و صاف ۳- روان و شیرین ۴- متین و سنگین ۵- بلند و مجلل (شعر المعجم، ج ۴، ص ۴۹). البته او معیاری برای تمیز این اقسام از یکدیگر بدست نداده است و این اصطلاحات بیش از آنکه عینی و دقیق باشند مانند بیشتر اصطلاحات نقد ادبی ذهنی و ذوقی و کشدار و مبهمند.

نبوغ آسائی هم نشین الفاظ روزنامه‌ای و بازاری از قبیل: استبداد، قانون، مجلس شوری کرده و هم‌چنین آنها را در کنار لغات کهنه‌ای از قبیل آهرمن، افریشته، پرن، جگن، شبرنگ و وسن جا داده است:

آن روز که کمبوجیه افزود به ایران
 آن روز که شاپور به پیش سم شبرنگ
 خون در سرمن جوش زند از شعف فخر
 آن روز که جاشد که به یک ناولک و هرز
 آن روز که نادر صف افغانی و هندی
 آنکه به کف آورد به شمشیر مکافات
 بی نیروی قانون نرود کار کس از پیش
 جز مجلس ملی نزند بیخ استبداد

فینیقی و قرطاجنه مصر و عدن را
 افکند بزانوی ادب والیرین را
 چون یاد کنم رزم کراسوس و سورن را
 بنهاد نجاشی ز کف اقلیم یمن را
 بشکافت چو شمشیر سحر عقد پرن را
 پیشاور و دهلی ولهاوور و دکن را
 جز بر سر آهن نتوان برد ترن را
 افریشتگان قهر کنند آهرمن را

در حالی که یکی نتوانسته است «نیروی هوائی» را در شعر خود خوب بکار برد و آن را طوری آورده است که غزل را تبدیل به شعری فکاهی کرده است (آن یار که در خدمت نیروی هوائی است).

در شعر فارسی واژگان غزل و رباعی از قصیده و مثنوی محدودتر است. به این سبب غزل در مقابل پذیرفتن لغات تازه بسیار مقاومت می‌کند بطوری که مثلا جادادن واژه‌های عامیانه یا روزنامه‌ای یا خارجی در غزل بسیار دشوار است و بکار بردن اصطلاحاتی از قبیل خیابان، موسیقی، اطاق در این نوع قالب یا محالست یا مشکل و این امر یکی از معایب غزل است که آن را از صورت قالبی امروزی و زنده و پرتحرک خارج می‌کند زیرا فقط الفاظ و اصطلاحاتی را می‌پذیرد که سعدی و حافظ و گذشتگان آن را آورده‌اند و به همین سبب سرودن غزلی که حال و هوای امروز را داشته باشد دشوار است معه‌ذا در زمان ما کسانی مانند شهریار و لاهوتی تعبیرات متداول امروز را در غزل بکار برده‌اند و از عهده برآمده‌اند. از جمله اصطلاحات روزنامه‌ای یا سیاسی را داخل آن کرده‌اند.

اما در مقابل مثنوی و قالبهای آزاد که اخیراً بوجود آمده‌اند بیش از قالبهای دیگر کهن می‌توانند لغات و اصطلاحات تازه را بپذیرند و تحمل کنند و در این قالبها کلماتی از قبیل چگور، چگوری، گنجه، قشنگ و غیره هم می‌آید. یعنی لغتها و تعبیراتی که معمولا در قالبهای کهن نمی‌گنجند.

در هر حال زبان شعر با زبان نثر تفاوت دارد و هرچه در نثر بیاید در شعر بکار نمی‌رود. به این سبب می‌توان گفت شعر فارسی بخصوص غزل آن دارای زبانی است ممتاز و اشرافی و گزینش لغات مناسب و شاعرانه در آن به ذوقی سرشار و استعدادی خاص نیاز دارد که فقط در شاعران خوب دیده می‌شود. به سبب همین مقاومتی که شعر فارسی در برابر لغات عامیانه و روزنامه‌ای و بیگانه دارد وسیله‌ای بوده است برای پاک نگاه داشتن زبان فارسی.

در اروپا شاعران کلاسیک و پارناسین و سواس خاصی در انتخاب کلمات داشته‌اند. می‌گویند راسین شاعر قرن هفدهم فرانسه تنها ۸۰۰ واژه را در آثار خود بکار برده است زیرا شاعران کلاسیک در استعمال اصطلاحات بسیار سختگیری می‌کرده‌اند^۱ و مقید بوده‌اند که کلمات نامأنوس و خشن را بکار نبرند زیرا به فصاحت و زیبایی و وضوح شعرشان اعتقاد فراوان داشته‌اند.

شعر پارناسین‌ها نیز بر اثر دقتی که در انتخاب قالب و الفاظ داشته‌اند مانند مرمری صاف و بی‌نقص و درعین حال محکم است^۲ زیرا شاعر می‌خواهد شعرش را از لحاظ استحکام و زیبایی به پای مجسمه‌های مرمرین برساند. او بموضوع و معنی شعر چندان اهمیت نمی‌دهد و تنها به زیبایی صورت آن توجه دارد. این سختگیری شعر پارناسین را زیبا کرده است اما آن را از شور و حال و تأثیر لازم عاری نموده است. در مقابل سوررئالیستها که دید دیگری نسبت به شعر دارند تشتت و پوچی را مایه شعر می‌دانند و می‌گویند: «حروف و کلمات خوش‌آهنگ را با زبردستی یا ناشیگری جفت و جور کردن شعر نیست.»^۳

ارسطو بر آن است کلام شاعرانه باید واضح و روشن باشد بی‌آنکه در آن الفاظ مبتذل و رکیک و عامیانه وجود داشته باشد^۴. «او معتقد است که بکار بردن مجاز موجب زیبایی شعر است اما می‌گوید زیاده روی در استعمال مجازات کلام را شبیه به معما می‌کند و آن را دچار غرابت می‌سازد او می‌گوید کلام و گفتار باید مخلوطی باشد از کلمات رایج و مجازات تا نه پیچیده و نامأنوس شود و نه مبتذل و نازل و برای اینکه سخن هم واضح باشد و هم بلند و عالی سه وسیله را پیشنهاد

۱. مکتبهای ادبی، ص ۳۳.

۲. از مکتبهای ادبی، ص ۲۰۱.

۳. مکتبهای ادبی، ص ۳۳۲.

۴. از Poetics ارسطو ترجمه GF. Flse، از انتشارات دانشکاه میشیگان، ص ۶۰۵۹.

می‌کند: ۱ - کوتاه‌سازی (تخفیف) مانند آنگه، هرگه و چه بجای آنگاه و هرگاه و چاه - بلندسازی (تطویل) ۳ - تغییر». از این سه قسم نوع اول یعنی تخفیف در شعر فارسی رایجست و دو نوع دیگر آن به نظر نگارنده نرسیده است و شاید به شعر یونان قدیم اختصاص داشته باشد. «ارسطو معتقد است زیاده روی در تبدیل کلمات سخن را خنده‌انگیز و فکاهی می‌سازد و از زیبایی و فصاحت دورش می‌کند.»^۱ از شاعران بزرگ ما فردوسی و حافظ بیش از دیگران در انتخاب لفظ و سواص داشته‌اند و در مقابل مولوی در این زمینه تسامح بیشتری نشان داده است و مانند سایر صوفیه بزبان مردم سخن گفته و دامنه لغات و واژگان شعر خود را وسیعتر گرفته است. بعد از مولوی نوبت به سعدی می‌رسد که مانند ملای روم کم و بیش از لغات و اصطلاحات روزانه وارد شعر نموده است و فرهنگ شعر فارسی را غنی کرده است و آنرا به زبان مردم نزدیک ساخته است. پیشوای سعدی در این کار انوری بوده است که پیش از سعدی این کار را آغاز کرده بود.

وحشی بافقی و شاعران سبک هندی نیز در واژگان شعر فارسی تجدیدنظر کردند و بسیاری از تعبیرات عامیانه را در شعر خود آوردند و چون مانند انوری و سعدی همیشه خوب از عهده این کار برنیامدند جز در موارد معدودی کارشان نگرفته است و در نتیجه نتوانسته‌اند جایی برای همه این واژه‌ها در شعر فارسی بازکنند و چون دیگران هم دنبال این کار را نگرفتند در نتیجه این عمل عیبی برای شعر آنها شمرده شد. بنابراین چنین برمی‌آید که افزودن لغت و گسترش واژگان شعر چنانکه پیش از این هم اشاره کردیم فقط کار شاعران بزرگ و با استعداد است یعنی شاعرانی مانند فردوسی، انوری، سعدی، مولوی، بهار.^۲

در شعر معاصر بواسطه تحولات ادبی و اجتماعی بیش از هر دوره‌ای زبان مردم و زبان عامیانه و اصطلاحات سیاسی وارد شعر شده و اشعار دوران مشروطیت بخصوص شاخه طنزآمیز و فکاهی آن پر است از اینگونه تعبیرات. اشعار طنزآمیز که یکی از ثمره‌های عالی و درخشان ادبیات معاصر است برخلاف قصیده و غزل تاب تحمل هرگونه واژه و لغت اعم از عامیانه و فرنگی را دارد و هر لغتی که جایی

۱. از فن شعر ارسطو، ص ۸۹ و ۹۰.

۲. نمونه بعضی از اصطلاحات عامیانه‌ای که صائب و شاعران عهد صفوی در شعر خود آورده‌اند اینهاست: بی‌پیر، قالبی، بیمروت، دکان را تخته‌کردن، یک قلم، کوچه، لال (به نقل از تحول شعر فارسی، تألیف زین‌العابدین مؤتمن، ص ۳۶۵).

برای آن در غزل و قصیده و قالبهای آزاد نباشد می‌تواند در اینگونه اشعار بیاید و در زوایای آنها برای خود پناهگاهی بیابد.

در ادبیات فرانسه کسانی که بیش از همه لغات عامیانه را وارد ادبیات کردند ناتورالیستها^۱ بودند و این کاری بود که پیش از آنان عیب شمرده می‌شد و این شیوه فرنگیان در شعر طنزآمیز فارسی تأثیر کرد و عده‌ای مانند دهخدا و اشرف‌الدین حسینی و هدایت چنین واژه‌هایی را وارد شعر و نثر و داستان فارسی کردند.

در ادبیات انگلیسی وردث ورت^۲ هواخواه بکار بردن زبان روستائیان در شعر بود و خود با این شیوه شعر خویش را به زبان مردم نزدیک کرد.^۳ به هر حال بسیاری از سخن‌سنگان از قدیم تا کنون در شعر اروپائی و ایرانی و عربی معتقد به عالی بودن و برتر بودن زبان شعر بوده‌اند و برآن بوده‌اند که زبان شعر نباید بازاری باشد ولی آنچه مسلم است نمی‌توان قاعده‌ای کلی برای انتخاب الفاظ شعر بدست داد و نمی‌توان بر روی بعضی از لغات یک زبان برچسب واژه شعری یا غیر شعری زد و کلماتی را از پیش برای شعر تعیین کرد و تنها شاعر است که با نبوغ و استعداد و شم شاعرانه و ساحرانه خود می‌تواند چنین کند و لفظی را به خانواده اشرفی شعر بیفزاید و یا آن را از این خانواده به دور افکند.

امروز شاعر خوب همواره می‌تواند اندکی از لغات روزانه و قدیم را در کنار الفاظ شعری و روان بنشانند و اثری خوب به مردم عرضه کند همانطور که مولوی و سعدی در قدیم و بهار و پروین در عصر ما چنین کرده‌اند منتها بعضی بیشتر و برخی کمتر موفق شده‌اند.

چنانکه گفتیم انتخاب لفظ برای شاعر بسیار اهمیت دارد زیرا لفظ از عوامل اصلی موسیقی و زیبائی شعر است. مثلاً بعضی از واژه‌ها آهنگین‌تر و دلنشین‌تر از کلمات دیگرند و در ادبیات ما به اینگونه لغات و به موسیقائی که به شعر می‌بخشند جز به ندرت اشاره‌ای نشده است زیرا در این زمینه تحقیق علمی بعمل نیامده است. امید که این پژوهش که باید به کمک علم آواشناسی و واجشناسی و زبانشناسی

۱. مکتبهای ادبی، ص ۱۷۲.

2. Wordsworthe

۳. شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب، ص ۵۵ و ۵۴.

صورت گیرد بزودی آغاز شود^۱. اما در انتخاب لفظ ذهن و ذوق شاعر از هر زبان‌شناس و پژوهشگر ادبیاتی نکته‌یاب‌تر و دقیق‌تر است و او خود به یاری استعداد فطری خویش بهتر می‌داند که کدام لفظ را انتخاب کند زیرا هیچ سخن‌سنج یا آواشناسی به حافظ و فردوسی یاد نداده بود که چگونه بلورین‌ترین و خوشتراشترین واژه‌ها را برای اشعار آسمانی خود برگزینند.

درباره اهمیت موسیقی کلمه و شعر همین بس که در اروپا مکتبی بوجود آمده است به نام مکتب حروفی^۲ که معتقد بود کلمات شعر باید طوری انتخاب شود که دارای موسیقی باشد و این موسیقی برای آنها کافیست و اگر معنی نداشته باشد باکی نیست. در ایران مولوی نیز کلمات را طوری بکار می‌برد که گوئی لبریز از حرکت و سرشار از رقصند.

از این بحث چنین برمی‌آید که در زبان فارسی می‌توان الفاظ را به دو دسته شعری و غیر شعری تقسیم کرد. مثلاً کلماتی مانند رژیم، سوپ، خاطرخواه و دلچسب شعری نیستند و آنها را همیشه نمی‌توان در شعر جدی فارسی آورد. البته این الفاظ اعم از شعری و غیر شعری در هر حال یک حکم ندارند و لغزندگی قواعد ادبی را نباید دربارهٔ آنها فراموش کرد. همانطور که گفتیم شاعر می‌تواند لفظی غیر شعری را با نهایت چیره‌دستی در شعرش جای دهد. بنابراین دادن حکم قطعی و کلی در این باره ممکن نیست. از جمله الفاظ غیر شعری که جز در آثار فکاهی نمی‌آیند عبارات روزنامه‌ای است که از کثرت استعمال مبتذل شده‌اند و به صورت واژه‌های کلیشه‌ای و قالبی درآمده‌اند. معهذا گاهی بعضی از شعرای چیره‌دست مانند بهار این کلمات را هم در شعر خود خوب جای داده‌اند.

شاعران معمولاً واژگان و فرهنگ خاصی دارند یعنی بعضی از الفاظ و کلمات را بیشتر و پاره‌ای را کمتر بکار می‌برند. به عبارت دیگر شاعر تحت تأثیر افکار و عقاید و محیط اجتماعی و وزن و قالب شعر خود با بعضی از تعبیرات انس و الفت بیشتری دارد مثلاً سعدی بواسطهٔ اندیشهٔ بشر دوستانه و انسان‌گرایانه خویش با کلمهٔ خلق و دود دل و دود مخصوصاً در بوستان و گلستان که اثریست اخلاقی و

۱. نگارنده در این زمینه یادداشت‌هایی فراهم کرده است که قصد چاپ آنرا دارد بلکه آغازی برای این کار باشد و گوشه‌ای از این مبحث تاریخ را روشن سازد.

2. Lettrisme.

اجتماعی دلبستگی خاصی دارد و آنها را بسیار بکار می برد:

طریقت بجز خدمت خلق نیست
خدا را بر آن بنده بخشایش است
شبى دود خلق آتشی برفروخت
مشو غره بر دولت پنجروز
گر همه خلق به جنگم بدرآیند و خلاف
نه باران همی بارد از آسمان
کسی زهریند چو در کام خلق
اینها فقط اشعاری است که در حافظه من است و گرنه شماره اینگونه کلمات در شعر سعدی بسیار بیشتر از اینست.

با توجه به اینکه زبان سعدی چه در غزل و چه در قصیده نیز زبان خلق است یعنی ساده است و برای مردم به آسانی قابل درک است می توان سعدی را شاعر خلق نامید.

در مقابل حافظ نیز واژگان خاصی دارد که در آن کلمات و تعبیرات بسیار بکار رفته اند از قبیل: رند، گدا، قلندر، صوفی، زاهد، شیخ، محتسب، درویش و غیره. او به رند و قلندر و گدا عشق می ورزد ولی در مقابل از شیخ و زاهد و صوفی با نفرت و انزجار یاد می کند و آنها را نیز برای ابراز تنفر و بیزاری و برای تمسخر در شعر خود می آورد. وی هم چنین به «شیوه چشم» غالباً علاقه خاصی دارد و چشم معشوق حافظ غالباً دارای شیوه بخصوصی است:

بگشا به شیوه نرگس پر خواب مست را
بوی شیر از لب همچون شکرش می آید
نرگس همه شیوه های مستی
نرگس کرشمه می برد از حد برون خرام
نرگس ار لاف زد از شیوه چشم تو مرنج
پارسائی و سلامت هوسم بود ولی

همچنین است الفت حافظ با نقطه و پرگار و نسخه و سواد. به صفحه ۱۹۴

کتاب «در گلستان خیال حافظ» نگاه کنید.

۱. اینگونه کلمات که سبک شاعر را مشخص می کنند اگر در زبان رایج باشند مایه واژه ←

بعضی از شاعران اصطلاحات رایج شعری را بکار برده و بندرت از خود تعبیرات و ترکیبات و واژه‌های تازه‌ای به آن افزوده‌اند. بیشتر شاعران سبک خراسانی و عراقی از این دسته بوده‌اند و اصطلاحاتی مانند یار، دلبر، دلستان، جانان، جانانه، بنفشه مو و صدها تعبیر نظیر آن را فراوان بکار برده‌اند اما شاعران سبک هندی و پیشروانشان در سبک عراقی (مانند نظامی و امیر خسرو و حافظ) هواخواه ترکیبات غریب و بیگانه‌اند:

دامن هر گل مگیر و گرد هر بلبل مگرد طالب حسن غریب و معنی بیگانه باش

(صائب)

یاران تلاش تازگی لفظ می‌کنند صائب تلاش معنی بیگانه می‌کند

(صائب)

به این سبب شعر وحشی و صائب پر است از اینگونه ترکیبات و تعبیرات که بسیاری از آنها از الفاظ عامیانه عاریه شده‌اند. مانند: سردر هوا، حریف گرم کن، نگار آشنا کش، دلبر بیگانه‌سوز، پریشان اختلاط:

چهر خاك آلود و وحشی میرسد چون گردباد از کجا می‌آید این دیوانه سردر هوا

(وحشی)

یارب حریف گرم کنی همچو آرزو گرم اختلاط داغ درون کسی مباد

(وحشی)

قافیه و سجع و صنعت پردازی در شعر فارسی سبب شده است که از کلمات عربی وارد شعر فارسی شود. برای پی بردن به این امر کافی است شعر رودکی را با مطلع:

آمد بهار خرم با رنگ و بوی طیب با صدهزار نزهت و آرایش عجیب

بخوانیم و کلمات عربی مانند طیب، کثیب، مشیب، خضیب را در آن بینیم

که به ضرورت قافیه در شعر یاد شده بکار رفته است.

→ (Le mot theme) نام دارند مانند خلق در شعر سعدی و رند و شیخ در شعر حافظ و نبرد و

رزم و جنگ در شعر فردوسی و اگر غیر رایج باشند کلمه مفتاح (Le mot clé) نامیده می‌شوند

مانند شیوه به معنایی که دیدیم در شعر حافظ نگاه کنید به، ۱- مقاله نگارنده زیر عنوان «بحثی در

سازه‌شناسی فارسی» در مجله آموزش و پرورش، مهر ۱۳۵۸، دوره ۴۸ جدید، شماره ۱، ص ۲۵.

2. Mounin. G. Dictionnaire de linguistique